

عدم ضرورت «قضیه ضروریۀ بتاته سهروردی»

سردار دکامی*، حسن ابراهیمی**

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۲/۲۴ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۰/۵/۵)

چکیده

سهروردی در منطق حکمة/الاشراق در یک نوآوری تمام جهات را به ضرورت برمی گرداند. وی جهات سه گانه ضرورت، امتناع، و امکان را جزء محمول قرار داده و بر آن است که در این صورت جهت در همه قضایا ضرورت می شود. از آن جا که بحث از جهت در دیگر مباحث منطقی، مانند تناقض، عکس، و قیاس ها نیز به میان می آید، طبعاً این نوآوری در این مباحث تأثیرگذار است. سهروردی بدین نکته واقف بوده و این تأثیرها را نشان داده است. به فرض تمامیت این نوآوری، این نوشتار بر آن است که خواه مراد سهروردی اختصار در بحث باشد یا ضروری کردن قضایا در علوم حقیقی یا برهانی، اساساً نیازی بدین ضروری سازی و فرو کاستن همه جهات در ضرورت نیست و این نوآوری مشکلی را حل نمی کند. لذا از سوی اکثریت منطق دانان بعد از سهروردی مورد غفلت قرار گرفته است.

کلیدواژه ها: جهت، ماده، ضروریۀ بتاته، سهروردی، علوم حقیقی

۱. طرح مسئله

منطق دانان کیفیت نسبت محمول به موضوع در نفس الامر را «ماده قضیه» می نامند. وجوب، امتناع، و امکان مواد قضایا بنا بر اصطلاح آنان و تعریفی است که از ماده قضیه به دست می دهند. اگر این نسبت به تلفظ درآید یا از قضیه فهمیده شود - گرچه به تلفظ در نیاید - «جهت» نامیده می شود (نک: طوسی، تجرید/المنطق، ۱۰۶). از این حالات

* نویسنده مسئول: دانش آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه تهران / sdekame@yahoo.com

** استادیار دانشگاه تهران.

سه‌گانه، علاوه بر موادّ قضایا، با عنوان «عناصر عقود» و «اصول کیفیات» نیز یاد می‌کنند (مظفر، ۱۴۸). از جمله فرق‌های ماده و جهت یکی همان است که گفته شد، یعنی اشتراط به تلفظ یا تصوّر کیفیت نسبت در جهت و عدم این شرط در ماده. و دیگر این که تطابق جهت و ماده واجب نیست. البته این بدان معنا نیست که جایز است با آن تناقض داشته باشد (نک: همان، ۹-۱۴۸). جهتی که تلفظ نشود «جهت عقلی» نامیده می‌شود (نک: سبزواری، ۱/۲۶۰). قضیه‌ای را که خالی از ذکر جهت باشد غیرموجهه، مطلقه، یا مطلقه عامه می‌نامند و قضیه‌ای را که در آن جهت ذکر شده باشد، رابعیه، یا موجهه و یا منوعه (شهابی، ۱۶۵-۶).

ابن سینا در منطق/اشارات می‌گوید: «نسبت محمول و آن چه شبیه آن است در قضیه - موجهه یا سالبه - با موضوع، یا ضروری‌الوجود است، یا...» (۱/۲۱-۱۴۱). نظر فخر رازی درباره «آن چه شبیه آن است» این است که مراد تالی در قضایای شرطی است، اما خواجه طوسی آن را وصف عنوانی موضوع می‌داند (نک: طوسی، شرح الاشارات، ۱/۲۱-۱۴۱). سهروردی نیز در منطق/التلویحات شبیه این عبارت ابن سینا را دارد، اما در منطق حکمة الاشراف می‌گوید: «نسبت محمول به موضوع و موضوع به محمول یا ضروری‌الوجود است یا...» (همان، ۷۸). سهروردی در توضیح آن می‌گوید: «صواب این است که گفته شود نسبت محمول به موضوع در قضیه حملیه، یا مقدم و تالی که شبیه آن دو است، یا ضروری‌الوجود است یا...» (همان، ۷۸). اما این عبارت سهروردی در شرح دیگر حکمة الاشراف فقط این گونه است که «در قضیه حملیه نسبت موضوع به محمول یا...» که شارح این تقدیم و تأخیر را سهو ناسخ می‌داند (قطب شیرازی، ۷۶).

۲. قضیه ضروریّه بتّاته

منطق‌دانانی که به بحث از موجهات پرداخته‌اند - گاهی مختصر و گاهی مبسوط - پس از ذکر جهات سه‌گانه، به بیان اقسام موجهات می‌پردازند. آنان در یک تقسیم‌بندی کلی، موجهات را به بسیط و مرکب تقسیم می‌کنند و برای هر یک از این دو نیز اقسامی برمی‌شمرند. سهروردی نیز در منطق/التلویحات - به جز در یک مورد - از موجهات به همان شیوه جمهور منطق‌دانان بحث می‌کند (۲۷-۳۰)، اما در منطق حکمة الاشراف ابتدا جهات قضایا را به شیوه جمهور گزارش می‌کند و سپس بنا بر نوآوری خود، همه جهات را به ضرورتی که از آن به «ضرورت بتّاته» یاد می‌کند، برمی‌گرداند. عبارت سهروردی در این باب چنین است: «از آنجا که امکان ممکن، امتناع ممتنع، و وجوب واجب ضروری

است، بهتر آن است که جهت وجوب و دو قسیم دیگرش، اجزای محمولات شوند تا قضیه در همه حالات ضروری شود، مانند: هر انسانی ممکن است کاتب باشد بالضرورة، یا واجب است حیوان باشد، یا ممتنع است سنگ باشد. این ضرورت بتّانه است، زیرا هرگاه ما در علوم امکان یا امتناع چیزی را طلب می‌کنیم آن، جزء مطلوب ماست و ما نمی‌توانیم حکمی قطعی داشته باشیم جز این که بدانیم آن ضروری است» (۸۲).

۱.۲. ضرورت بتّانه در منطق التلویحات

چنان که پیش از این ذکر شد، سهروردی در منطق التلویحات سخنی از نوآوری خود به جز در یک مورد به میان نمی‌آورد. سخن سهروردی در تلویحات راجع به ضرورت بتّانه در حدی نیست که بتوان از آن به عنوان طرح مسئله ضرورت بتّانه در این کتاب یاد کرد. بنابراین، این سخن که سهروردی در کتاب مذکور نیز به معرفی ضروریّه بتّانه پرداخته، (نک: نبوی، ۵۷) خالی از مسامحه نیست.

سهروردی در تلویح ششم از مرحله ششم کتاب التلویحات (۹۰) کوتاه و مختصر به رأی بدیع خود اشاره کرده و آورده است: «و کل جهة اذا جعلت جزء المحمول فالربط ضروری». سهروردی در این فقره به چهار جهت در رأی و نظر ارسطو اشاره کرده و در خاتمه یادآور می‌شود اگر جهات مذکور جزء محمول قرار داده شود، ربط قضیه ضروری خواهد بود. سهروردی در فقره دیگری از منطق التلویحات (نک: ابن کمونه، شرح التلویحات، ۱۴۴/۱) از واژه «بتّانه» استفاده کرده، ولی این فقره هیچ اشاره‌ای به قضیه ضروریّه بتّانه ندارد. وی در آن جا آورده است: «و الضروریات الاربعة اذا حذف شرائطها مقیده بلا دوام، کقولنا کل ج ب لا دائماً بل وقتاً ما، هی المسماة «بالمطلقة الوجودیة» و یتأتی بتّانه قلب موجبها الی سالبها و لا تصدق فی مادة الضرورة». بنا بر این عبارت، قضایای ضروریّه چهارگانه ۱. به شرط محمول ۲. به شرط وصف عنوانی ۳. به شرط وقت معین ۴. به شرط وقت غیرمعین، در صورتی که شرایط اختصاصی آنها حذف گردد و مقید به لا دوام ضروری گردند، مانند: «هر ج ب است نه دائماً بلکه در وقتی معین»، در این صورت، مطلقه وجودیه نامیده می‌شود و مراد از عبارت «و یتأتی بتّانه قلب موجبها الی سالبها و لا تصدق فی مادة الضرورة»، چنان که ابن کمونه در شرح خود (۱۴۴/۱) می‌گوید، این است که اگر ایجاب غیردائم باشد، سلب در حالت دیگری صادق خواهد بود. در این صورت از صدق موجب صدق سالبه لازم می‌آید؛ برخلاف مطلقه، زیرا اگرچه گاهی مطلقه از ایجاب به سلب منقلب می‌شود، این قلب در آن لازم نیست؛ چون مطلقه در ماده دوام و

لادوام هر دو صحیح است و تبدیل موجب به سالبه تنها در ماده لادوام صحیح است. بنابراین «بتة» در این فقره اشاره‌ای به نوآوری سهروردی ندارد و تنها مورد اشاره به ضرورت بتاته در التلویحات همان فقره نخست است.

۲.۲. ضروری کردن همه قضایا، غایت این نوآوری

سهروردی با قراردادن سه جهت اصلی در محمول قضایا همه آنها را به ضرورت برمی‌گرداند. هم‌چنین، وی عنوان فصل مربوط به این بحث را «فی بیان ردّ القضا یا کلاًها الی الموجبة الضرورية» (۸۲) قرار داده و تنها قضایای بتاته را معتبر می‌داند. بنابراین، قصد وی ضروری ساختن همه قضایا، اعم از قضایای دارای جهات سه‌گانه اصلی و یا جهات دیگر است.

۳.۲. معنای بتاته

«بت» از ریشه «ب ت ت» به معنای قطع مستأصل و ریشه‌کن کننده و بی‌بازگشت است. (لسان‌العرب، ذیل ب ت ت). بر این اساس، ضروریه بتاته به معنای ضرورت جازم و قطعی و یقینی است (قطب شیرازی، شرح حکمة الاشراف، ۸۱). سبزواری (۲۶۳/۱) برخلاف سهروردی و شارحان‌اش، این قضیه را «بتانه» می‌نامد، چنان‌که گفته است:

و الشیخ الاشرافی ذوالفطنانة قصر القضية فی البتانة

این تغییر نام شاید برای رعایت قافیه باشد، یا این‌که «بتان» را بر وزن فعلان به کار برده، چنان‌که «رحمان» در همین وزن از «رحم» است (آشتیانی، ۲۵۶).

۴.۲. تناظر وجود و ضرورت

سهروردی به رغم این‌که جهت و از جمله ضرورت را جزء محمول قرار می‌دهد، جهت ضرورت را نیز برای قضیه ذکر می‌کند. اما در ادامه حکم قضیه ضروری را از نظر ذکر جهت ضرورت از دیگر اقسام موجّهات جدا می‌کند و اظهار می‌دارد: «در قضیه ضروری تنها جهت ربط کافی است، یا این‌که بدون وارد کردن جهتی دیگر در محمول، گفته شود بتاته است، مانند: هر انسانی حیوان است بتة، اما در غیر قضیه ضروری، هر گاه قضیه بتاته شود باید جهت در محمول مندرج شود» (۸۳). ملّاصدرا در حاشیه شرح حکمة الاشراف می‌گوید: «و این شبیه استغنائی هلیات بسیط در حملیات از رابطه دیگری غیر از محمول است» (۱۵۶). یعنی همان‌گونه که وجود در باب قضایا هم محمول است و هم رابطه، ضرورت نیز در باب قضایا هم محمول است و هم جهت (ابراهیمی دینانی،

شعاع/اندیشه، ۱۱۳). این جاست که می‌توان به نوعی همانندی میان وجود و ضرورت دست یافت (همان، ۱۱۲؛ نیز نک: توضیح شماره ۵ «بررسی و نقد»).

۲.۵. بحث از جهات سه‌گانه در پرتو اصالت وجود

باید دانست که جهات سه‌گانه اصلی اموری اعتباری هستند، اعتباری نفس‌الامری نه اعتباری محض، یعنی همان معقولات ثانی فلسفی (نک: ابراهیمی دینانی، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، ۵۴۹/۲). دیگر این که این جهات بدیهی‌اند و حکم به بداهت آن‌ها نیز بدیهی است (نک: همان، ۵۴۷). این جهات سه‌گانه تا پیش از ملاحظه اصالت وجود و خواص ماهیت و ذات اشیا به شمار می‌آمده‌اند، اما در پرتو بحث اصالت وجود، ضرورت خصلت وجود و شأن هستی است، همان‌گونه که امتناع، خصلت عدم و شأن نیستی است و با توجه به مسئله تشکیک در وجود، مرتبه غیرمستقل وجود که ممکن است - به امکان فقری - نیز در درون هستی و از خصلت‌های وجود به شمار می‌آید (نک: همان، ۷-۵۵۶).

۲.۶. معنای اسمی جهات

سهروردی با اندراج جهت در محمول، آن را از معنای حرفی به معنای اسمی در آورده است (نک: سبزواری، ۲۶۴/۱)، یعنی اعتبارات «امکان و امتناع»، خصلت جهت بودن خود را دست داده و خصلت مسئله بودن را پیدا کرده‌اند. بنابراین اعتبارات ماهیت در علوم عقلی به عنوان مسائل فلسفی مورد بررسی قرار می‌گیرند (ابراهیمی دینانی، قواعد کلی فلسفی، ۵۳۶/۲) و در این حالت «قضیه موجهه از حیث عدول جهت از مقصد اصلی که برای آن وضع شده است نظیر قضیه معدوله است از حیث عدول حرف سلب در آن» (شهابی، ۱۷۵).

به گفته برخی از معاصران، جهت کیفیت نسبت است و معنی حرفی دارد نه مستقل. به دیگر سخن، جنبه مرآت‌ی و مابه‌نظر دارد و نمی‌تواند در عین حال مافیه‌نظر و مستقل باشد. اما جمع این دو چگونه ممکن است؟ به گفته این نویسنده، رأی سهروردی پاسخی به این پرسش است. زیرا در نظر این فیلسوف اشرافی چیزی را که دارای جنبه آلی و مرآت‌ی است، می‌توان آن را از لحاظ دیگر مورد طلب و توجه قرار داد. در نتیجه، مطلوب باید محمول یک قضیه و یا حداقل از اجزای آن به‌شمار آید. بنابراین، چون سهروردی امکان، وجوب، و امتناع را جزء محمول قضیه قرار داده است، این معانی دیگر جنبه مرآت‌ی و آلی ندارند و عنوان جهت نیز بر آن‌ها صادق نیست (ابراهیمی دینانی، شعاع/اندیشه، ۹۰-۱). در ادامه و در همین مقال در این باب سخن خواهد رفت.

۲.۷. دخول سلب ضروری در ایجاب

سهروردی پس از ارجاع جهات به ضرورت، متعرض سلب نمی‌شود؛ زیرا سلب تام در نظر او همان ضروری است و اگر امتناع و امکان آن چنان که بیان شد، جزء محمول آورده شوند، سلب داخل ایجاب می‌گردد (۸۳).

سهروردی پس از توجه به جهات به گونه‌ای که گذشت، از آن رو متعرض سلب نمی‌شود که قضیه در نظر او به مجرد ایجاب، قضیه نیست بلکه به اعتبار سلب نیز قضیه محسوب می‌شود. سهروردی سلب را حکم عقلی می‌داند و تعبیر از سلب به رفع یا نفی را مؤثر در حکم عقلی نبودن سلب نمی‌شمارد. به عقیده وی سلب انتفای محض نیست و حکمی در ذهن است. بنابراین، سلب به جهت این که حکم به انتفا است، اثبات به حساب می‌آید (حکمة/الاشراق، ۳۰). قطب شیرازی در شرح این سخن می‌گوید: پس از این که جهات را جزء محمولات قرار دادیم، توجه به قضایای سالبه لازم نیست؛ زیرا سلب تام که قضیه حقیقی صادق است، خود، سلب ضروری است. مثل این که بگوییم: بالضرورة الانسان ليس بحجر. هم‌چنین سلب ضروری گاهی داخل در ایجاب ضروری می‌شود و آن هنگامی است که امتناع جزء محمول قرار داده شود، مثل: الانسان بالضرورة يمتنع ان يكون حجراً. سهروردی در باب امکان نیز متعرض سلب نمی‌شود؛ زیرا سالبه در امکان به موجب منقلب می‌شود؛ چرا که سلب در ممکنه سلب تام نیست و موجب آن هم داخل در ایجاب ضروری خواهد بود و این در صورتی است که امکان را آن چنان که بیان شد، جزء محمول بیاوریم. بنابراین، قضیه سالبه «الانسان ليس بممكن ان يكون كاتبا» منقلب به قضیه موجبه ضروری: «الانسان بالضرورة يمكن ان يكون كاتبا» می‌گردد (شرح حکمة/الاشراق، ۸۲).

۳. تأثیر قضیه حملیه موجبه کلیه بتاتاً بر دیگر مباحث منطقی نزد سهروردی

پیش از پرداختن به بررسی و نقد دیدگاه سهروردی این نکته مهم را باید یاد آور شد که سهروردی در حکمة الاشراق، غیر از برگرداندن جهات به ضرورت، قضایای جزئی را به کلی (نک: ۷۰) و شرطیات را (با قرار دادن لزوم و عناد در محمول) به حملیات بر می‌گرداند (نک: ۶۲). هم‌چنین تبدیل سالبه به موجب را از طریق معدولةالمحمول کردن قضیه روا می‌دارد (نک: ۷۱). برای بررسی و نقد این موارد (نک: فرامرز قراملکی، چهل و یک تا چهل و شش). به هر روی، وی همه قضایا را به حملیه موجبه کلیه ضروریه بتاتاً برمی‌گرداند و این عمل طبعاً در مباحث بعدی منطقی تأثیرگذار خواهد بود. سهروردی

خود بدین نکته واقف بوده است و اساساً می‌توان گفت یکی از دلایل برگرداندن این قضایا نزد وی، دخالت دادن آن در مباحث بعدی منطقی و به اختصار هرچه تمام‌تر برگزار کردن آن مباحث است.

منطق دانان در مبحث تناقض، عکس، و قیاس‌های منطقی از قضایای موجهه سخن به میان می‌آورند. اما زمانی که ما یک قضیه موجهه بیشتر نداشته باشیم، پیداست که نیازی به هیچ یک از این مباحث بدان صورت که منطق دانان بحث کرده‌اند نیست. آنان در مبحث تناقض به بیان نقایض موجهات مختلف می‌پردازند. مثلاً نقیض ضروریۀ مطلقه را ممکنۀ عامه می‌دانند و...، اما سهروردی در این مبحث می‌گوید: «...در قضایای کلی به شرطی زاید نیازمند نیستیم، بلکه موجهه را سالبه می‌کنیم، چنان‌که در قضیه بتاته، مثلاً در قضیه «هرکسی ممکن است چنان باشد بالضروره» نقیض‌اش «چنین نیست که هر کس ممکن است چنان باشد بالضروره» می‌شود» (۸۶). در باب عکس هم می‌گوید: «عکس ضروریۀ بتاتۀ موجهه، ضروریۀ بتاته موجهه است با هر جهت. پس برای قضایای کلی و جزئی انعکاس به این‌گونه است که برخی از محمول به موضوع وصف می‌شود، مانند هیچ انسانی سنگ نیست بالضروره، که عکس‌اش هیچ سنگی انسان نیست بالضروره، می‌شود» (۹۲). پیش‌تر هم گفته است که «از قضایای جزئی جز در برخی موارد عکس و نقیض و شرطیات بهره برده نمی‌شود» (۷۰).

سهروردی براساس همین تبدیل قضایا به موجهه کلیه ضروریه درباره شکل اول می‌گوید: «سیاق اتمّ یک ضرب است و آن «هر ج ب است بتة» و «هر ب الف است بتة» که نتیجه می‌دهد «هر ج الف است بتة». سپس می‌افزاید قانون اشراقی در این مورد قانع‌کننده است و نیازی به طولانی کردن بحث در مختلطات نیست (۱۰۲). در مورد شکل دوم، چنانکه می‌دانیم، منطق‌دانان یکی از شروط انتاج این شکل را اختلاف دو مقدمه در کیف می‌دانند، یعنی حتماً یکی از صغرا یا کبرا باید سالبه باشد، اما سهروردی درباره این شکل می‌گوید جهات و سلب‌ها در دو مقدمه جزء محمول می‌شوند، مانند: هر انسانی ممکن الکتابة است بالضروره و هر سنگی ممتنع الکتابة است بالضروره؛ که نتیجه می‌شود: انسان ممتنع الحجرية است بالضروره» (۱۰۳). چنان‌که در محمول این دو مقدمه می‌بینیم، حدّ وسط به‌تمامی رعایت و تکرار نشده است. بنابراین بلافاصله می‌افزاید در این شکل اتحاد محمول در همه وجوه لازم نیست (همان). معنی این سخن به گفته قطب شیرازی، این است که در این شکل اتحاد محمول شرط نیست، همان‌طور که اختلاف دو مقدمه در کیف بر خلاف نظر مشائیان نزد اشراقیان شرط نیست (۱۰۸).

منطق دانان نتیجه قیاس در شکل سوم را جزئی می‌دانند. سهروردی نیز به این امر اشاره می‌کند و می‌گوید: «اتّصاف هر یک از دو محمول در مقدّمه (حدّ اکبر و حدّ اصغر) به یکدیگر لازم نیست» (۱۱۰). و این‌که «اگر یکی از دو مقدّمه مستغرق و دیگری غیرمستغرق باشد [یعنی جزئی] چون در موضوع مشترک‌اند [زیرا در هر دو مقدمه، موضوع حد وسط است] چنین امری جایز است» (همان).

البته در این مختصر بررسی صحت و سقم این سخنان مراد نیست، بلکه فقط بررسی نوآوری وی درباره جهات مورد نظر است، لذا ذکر این مطالب برای اشاره به تأثیر این نوآوری در مباحث دیگر منطقی به میان آمد.

۴. بررسی و نقد

۱.۴. بی‌توجهی منطق دانان پس از سهروردی به نوآوری وی

مروری اجمالی به آثار منطقی بعد از سهروردی نشان می‌دهد که منطق دانان بی‌توجه به این نوآوری به بحث از موجهات و نیز مختلطات پرداخته‌اند. حتی دو شارح مشهور کتاب *حکمة الاشراف* در تألیفات خود به بحث قضایای موجهه به همان شیوه مرسوم پرداخته‌اند. قطب‌الدین شیرازی در *درة التاج* و شمس‌الدین محمد شهرزوری با تفصیل فراوان در *رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقائق الربانية* بدان توجه کرده‌اند (۱۴۶/۱-۱۲۹). شهرزوری فقط اشاره کوتاهی دارد به این‌که امکان مطلوب در علوم، جزئی از مطلوب است نه جهت، پس در وجوب داخل می‌شود (همان، ۱۴۳). ملاًصدرا در *التنقيح في المنطق*، پس از آن‌که به طور مختصر به بحث از موجهات می‌پردازد (نک: ۲۵)، اشاره‌ای کوتاه و از روی تأیید به مباحث سهروردی دارد (نک: ۲۷)، اما این نوآوری او را برخلاف خود او در مباحث دیگر مانند بحث تناقض و عکس و قیاس دخالت نمی‌دهد. حکیم سبزواری در منطق شرح منظومه، پس از ذکر اقسامی از موجهات، به طریقه سهروردی اشاره می‌کند (نک: ۲۶۳). او خود را در این مسئله پیرو او نمی‌داند و آن را نقد می‌کند (نک: ۲۶۴) و طبعاً در مباحث بعدی منطقی نیز که بحث موجهات را به میان می‌آورد این طریقه را دخالت نمی‌دهد. دلیل این عدم اقبال در ضمن توضیحات آینده مشخص خواهد شد. پس گفتن این مطلب که عموم منطق دانان و فلاسفه مسلمان بر اهمیت ضرورت بتانه تأکید فراوانی داشته‌اند (نبوی، ۵۷) صحیح نیست.

۲.۴. نقد یکی از انگیزه‌های سهروردی در این نوآوری

برخی از شارحان کلام سهروردی یکی از انگیزه‌های سهروردی را در این نوآوری پاکیزه کردن حکمت میزان و تصفیۀ صنعت برهان از زواید غیر ضروری برای سالکان سبیل قدس می‌دانند (ملاصدرا، حاشیۀ شرح حکمة الاشراق، ۱۵۵). اما باید گفت که حذف زواید غیر از تغییر مطلب است. این ادعا زمانی صحیح است که سهروردی به رئوس مطالب و کلیات بحث موجهات بپردازد و به تفصیل و تطویل - مانند برخی منطق‌دانان - به این مبحث نپردازد. اما سهروردی در این جا اساساً به یک جهت و یک قضیه بیشتر قائل نیست و اگر قائل به اختصار در کلام سهروردی باشیم، اختصاری است که به بهای تغییر صورت مسئله حاصل شده است. سهروردی پس از تحویل قضایای جزئی به کلی نیز می‌گوید: «در این حالت احکام قضایا کم‌تر و آسان‌تر است» (۷۰). اما نقد فوق بر این سخن وی نیز صادق است.

برخی دیگر نیز این طریقه سهروردی را تفریط می‌دانند و می‌گویند: «طریق وسط و راه اعتدال همواره بهترین مسیر برای وصول به مقصد است؛ زیرا در دو طرف افراط و تفریط لغزش‌هایی وجود دارد که همیشه طریق میانه از آن‌ها به کنار می‌ماند... به طور مثال، اگر مراتب متفاوت ضرورت و موارد مختلف آن بدون ورود به جزئیات تشریح گردد نه راه افراطی طی شده است و نه طریق تفریط پیموده گشته؛ بلکه بسیاری از مشکلات بدین وسیله حل می‌گردد» (ابراهیمی دینانی، قواعد کلی فلسفی، ۵۴۰/۲). نظیر این سخن را پیش‌تر حکیم سبزواری گفته و تأکید نموده است که شایسته است تنبیه داده شود که ضرورت ذاتی غیر از ضرورت وصفی است و این که شایسته نیست ما احکام مهم قضایا را فرو گذارده و آن‌ها را بدون حشو و زواید ذکر کنیم (تفریط) و یا مانند برخی متأخران با اطناب به آن بپردازیم (افراط) (۲۶/۴۱).
در این جا سهروردی اساساً همه جهات را به یک جهت برگردانده است و مسئله صورتی دیگر به خود گرفته است و در این حالت اگر سخن از اجمال و تفصیل در میان باشد باید درباره قضیه ضروریۀ بتاته گفته شود؛ که از قضا، سهروردی نه سخن را در این باب به درازا کشانده است و نه مجمل و مبهم سخن گفته است.

۳.۴. توضیحاتی درباره جنبه مرآتی جهت

سبزواری در نقد این دیدگاه سهروردی می‌گوید که جهت اگرچه در برخی ملاحظات، محمول می‌شود (مانند معنای حرفی که گاهی به صورت معنای اسمی لحاظ می‌شود) اما ذاتاً جنبه مرآتی دارد و مابه‌یُنظر است. به دیگر سخن، جهت ذاتاً مافیہ‌یُنظر و

مطلوب به هل نیست تا بتواند محمول علم قرار گیرد (سبزواری، ۱/۵-۲۶۴). به عبارت دیگر، جهت نه مطلوب است به هل بسیط که محمول آن وجود است و نه مطلوب است به هل مرکب که محمول آن ثبوت شیء است. بنابراین نمی‌تواند از مسائل علوم و محمولات باشد (آشتیانی، ۲۵۶). شهابی (۱۷۵) در عباراتی شبیه آن چه گذشت اظهار می‌دارد: «این نظر بر فرض این که از جهتی صحیح باشد از جهاتی به نظر صناعی، مورد اشکال و محل نظر است. به هر حال برای فرق میان مواردی که جهت جزء محمول باشد و میان مواردی که جهت کیفیت حمل را برساند لازم است در مرحله عبارت و لفظ موضع طبیعی جهت و رابطه رعایت و هر کدام در موضع خود گذاشته شود تا اشتباهی به میان نیاید». اما باید گفت که آری جهت ذاتاً جنبه مرآتی و مابه‌ی‌نظر دارد، ولی پیداست هنگامی که محمول واقع شود - چه هنگامی که به تنهایی محمول واقع شود و چه هنگامی که در قالب یک ترکیب محمول واقع شود - مطلوب به هل واقع می‌شود، زیرا هیچ‌گاه در محمولی که برای موضوع اثبات می‌کنیم این که از جهات سه‌گانه نباشد، شرط نمی‌شود و چنان که در شماره ۵ (بحث قضیه ضروریّه بتّاته) نقل کردیم جهات خصلت مسئله بودن را پیدا خواهند کرد.

اما این که روی آورد سهروردی به جهت را جمع میان جنبه حرفی و جنبه اسمی آن تلقی کنیم و رأی سهروردی را پاسخی به این پرسش تلقی نماییم (نک: همان) با این نقد روبه‌رو است که اساساً مراد سهروردی تعدّد لحاظ و حیثیت است و با تغییر لحاظ و اعتبار، جهت دیگر جنبه مرآتی ندارد. لذا روی آورد او را نمی‌توان جمع میان جنبه مرآتی و جنبه اسمی تلقی کرد.

۴.۴. صحیح بودن بحث از موجّهات

پیش‌تر در عباراتی که از سهروردی نقل کردیم، گفتیم که وی می‌گوید: «بهتر آن است که جهت وجوب و دو قسیم دیگرش اجزای محمولات شوند تا قضیه در همه حالات ضروری شود». از این عبارت برمی‌آید که وی لزومی برای این کار خود قائل نیست. اما وی در ادامه می‌افزاید: «ما از قضایا جز ضروریّه بتّاته را اراده نمی‌کنیم». معنای این سخن آن است که باید این اندراج صورت بگیرد، اما این «باید» بدان معنا نیست که بحث از موجّهات به شیوه مرسوم درست نیست. به دیگر سخن، این تبدیل جهات در علوم ضرورت دارد بی آنکه بحث از موجّهات صحیح نباشد.

۴.۵. توضیحی دربارهٔ یک هدف احتمالی سهروردی از این نوآوری

شاید بتوان یک هدف سهروردی را در این کار، جنبهٔ حکایت‌گری قضایای ذهنی از عالم واقع دانست. به همین خاطر برخی می‌گویند: «اگر کسی قضایای منطقی را برآمده از خارج دانسته و منشأ انتزاع آن‌ها را عالم واقع و نفس‌الامر به شمار آورد، در این مسئله تردید نخواهد کرد که ضروریۀ بتاته به نوعی از واقعیت برخوردار است و منشأ انتزاع آن را جهان نفس‌الامر تشکیل می‌دهد. این مسئله واضح است که موضوع علم منطقی چیزی جز معقولات ثانی نمی‌باشد، ولی این مسئله نیز آشکار است که معقول ثانی بدون اتکا و استناد به معقول اول تحقیق‌پذیر نخواهد بود (ابراهیمی دینانی، شعاع/اندیشه، ۱۱۳).

۴.۶. منظور سهروردی از ضرورت در قضایای بتاته

ممکن است در ایراد بر این دیدگاه سهروردی گفته شود این که ضرورت مورد نظر سهروردی کدام ضرورت است، معلوم نیست. آیا ضرورت ذاتی مراد است که دلالت بر ضرورت ثبوت یا سلب محمول برای ذات موضوع دارد؟ یا مراد او ضرورت وصفی است که دلالت بر ثبوت یا سلب محمول برای وصف عنوانی موضوع دارد؟ اما سهروردی در مبحث «جهت قضایا» پس از تحلیلی که دربارهٔ قضیهٔ کلی به دست می‌دهد (نک: ۸-۷۷) می‌گوید: «و ما از ضرورت (در فنّ منطقی و احکام قضایای منطقیه) نخواهیم مگر ضرورتی را که مقتضای ذات (موضوعات) باشد، نه (ضرورت‌هایی که با لحاظ قیود و شرایط باشد)؛ و آن ضرورت‌ها (و وجوب‌هایی) که به سبب قید و شرطی مانند وقت، حال و جز آن‌ها باشد (در حقیقت ضرورت مطلقه نباشد و در این‌گونه موارد، ذات‌ها و افرادی که متصف به این‌گونه ضرورات شده باشد)، فی نفسه و ذاتاً (بدون لحاظ این شرایط و قیود) ممکن‌اند» (سجادی، ۵۰).

نکتهٔ دیگر اینکه سهروردی پس از آن که می‌گوید ما از قضایا فقط ضروریۀ بتاته را اراده می‌کنیم، مثالی دربارهٔ ضرورت وقتیّه نیز می‌زند: «هر انسانی بالضروره در وقتی نفس می‌کشد». مآخذ را در حاشیهٔ شرح حکمة الاشراق در توضیح این مطلب می‌گوید: «در قضایای دائمه اشکالی در فهم آن چه ذکر کرده است [یعنی ضروری بودنشان] نیست بلکه اشکال در احکام وقتیّه است و فهم آن بر عقول متوسط دشوار است و توضیح آن این است که امور حادث در قیاس با مبادی واجب‌اند» (۱۵۶). اما اگر ضرورت وقتیّه به نحوی مندرج در محمول شود نیازی به ذکر جداگانهٔ آن نیست. یعنی در واقع، قضایای ضروری یا به گونه‌ای هستند که ضرورت به‌سادگی مندرج در محمول می‌شود، مانند ضروری‌الوجود یا دائم‌الوجود بودن، یا این‌گونه نیست؛ و ضرورت وقتیّه از سنخ دوم است.

۴.۷. بیان دو اشکال اساسی بر این دیدگاه سهروردی

سهروردی در توجیه نوآوری خود می‌گوید: «هرگاه امکان یا امتناع چیزی را در علوم طلب می‌کنیم، این طلب جزء مطلوب ماست و ما حکم جازم بتی (قطعی) نمی‌توانیم داشته باشیم مگر این‌که بدانیم این حکم ضروری است» (۸۲). به نظر می‌رسد که مراد وی ضروری ساختن قضایا در علوم حقیقی و برهانی است. به همین دلیل می‌گویند: «سهروردی همه احکام مستعمل در علوم را به حسب کم و کیف و جهت به موجب ضروریته بتاته برگردانده است. زیرا کلیات در علوم معتبر است و این‌که وی قضیه مهملة‌الجهة را حذف می‌کند، زیرا قضایای مستعمل در علوم گرچه از حیث ضرورت مطلق اند، از حیث معنا موجب و بلکه ضروری اند» (ملاصدرا، حاشیه شرح حکمة الاشراف، ۱۵۵) و این‌که «مقصود اصلی در باب علوم عقلیه چیزی جز مسائل ضروریه نمی‌تواند باشد» (ابراهیمی دینانی، قواعد کلی فلسفی، ۲/۵۳۶ نیز نک: شعاع‌اندیشه، ۱۰۴).

اما دو اشکال و ایراد اساسی بر این دیدگاه سهروردی می‌توان بیان کرد: نخست این‌که، آیا می‌توان همه قضایای موجهه را به ضرورت برگرداند؟ اگر این عمل در قضایای موجهه بسیط قدری ساده باشد اما در مورد قضایای موجهه مرکب چگونه است؟ آیا می‌توان به سادگی چنین کرد؟ مثلاً آیا می‌توان جهت قضیه وجودیه لادائمه را که همان مطلقه عامه مقید به لادوام ذاتی است، مانند: «هیچ انسانی متنفس نیست بالفعل لادائماً»، به ضرورت برگرداند؟ دوم این‌که بر فرض صحت و تمامیت این دیدگاه، اساساً نیازی به اندراج جهت در محمول برای ضروری کردن قضایا نیست. چون بحث فقط بر سر قضایای موجهه است، زیرا سهروردی معتقد است که قضایای مهملة‌الجهات به دلیل وقوع خطا در آن‌ها باید حذف شوند (۸۳).

توضیح این‌که، محمول در قضایای علوم حقیقی یا برهانی - که موضوع‌شان مابه‌ازای خارجی یا منشأ انتزاع خارجی دارند، مانند فلسفه و علم‌النفوس و...، یا یکی از جهات سه‌گانه است یا چنین نیست. در هر دو صورت، محمول برای موضوع خود در این علوم ضرورت دارد، زیرا محمول در این علوم باید عرضی ذاتی برای موضوع خود باشد و عرضی ذاتی، کلیت، ضرورت، اولیت و دوام برای موضوع خود دارد. البته دوام در دل ضرورت نهفته است و اولیت در کلیت - یعنی محمولی که این اوصاف را برای موضوع خود دارد عرضی ذاتی است. مفهوم «عرضی» در «عرضی ذاتی»، همان عرضی در مقابل «ذاتی» باب ایساغوجی است و «ذاتی» نیز مفهومی است که برای تحدید دامنه مصادیق عرضی به کار می‌رود. در باب مصادیق عرضی ذاتی اختلاف فراوان است و می‌توان گفت

که همه اقوال در ذیل دو دیدگاه کلی جای می‌گیرند که در یکی موضوع مقتضی محمول است و در دیگری موضوع پذیرای آن. در اولی واسطه در ثبوت مطرح و در دومی واسطه در عروض. در واقع نفی واسطه در اولی به معنای نفی واسطه در ثبوت است و در دومی به معنای نفی واسطه در عروض. به هر روی، برای محمولی که عرضی ذاتی است باید آن خواص وجود داشته باشد.

ما اکنون در پی بررسی اقوال مختلف و بیان صحت و سقم این دیدگاه‌ها - با همه اختلافی که پیروان‌شان در بیان مصادیق آن‌ها دارند - هستیم. آنچه در این جا به کار می‌آید این است که بدانیم محمول در علوم حقیقی این اوصاف را دارد و نیازی به اندراج جهت در محمول برای ضروری کردن قضایا نیست.

آن جا که محمول یکی از جهات باشد مانند این قضیه است: «اعاده معدوم ممتنع است» و این امتناع ضرورت به معنای باب برهان برای موضوع خود دارد و نیازی نیست که بگوییم اعاده معدوم ضروری‌الامتناع است. ممکن است گفته شود محمول در چنین قضایایی به نحو ترکیبی صحیح است، مثلاً در این مورد بگوییم «معدوم ممتنع‌الاعاده است»؛ یعنی در واقع گفته شود اصل قضیه «معدوم مُعاد است» بوده است و جهت آن را که امتناع است مندرج در محمول می‌کنیم تا قضیه ضروری شود. اما باید گفت که نیازی به این تکلف نیست. وانگهی این قضایا را می‌توان به نحو سالبه بیان کرد یا به نحو موجبه معدولة‌المحمول؛ یعنی بگوییم: «معدوم مُعاد نیست یا غیرمعاد است» و البته ممتنع‌الاعاده بیان دیگری از آن است. اما آن جا که محمول یکی از جهات نیست، مانند این قضیه است: «نفس انسانی مجرد است». در این جا هم نیازی نیست که بگوییم: «نفس انسانی ضروری‌التجرد است». فی‌الواقع چون نسبت محمول به موضوع در علوم حقیقی یا برهانی ضرورت است، اندراج جهت در محمول فقط یک حالت دارد و آن هم افزودن وجوب یا ضرورت به محمول است و چون قبل از این عمل، خود این جهت در قضایا ضروری است، انجام این کار حشو است. سهروردی هم در جایی که جهت ضروری است، مانند: «انسان حیوان است»، جهت ربط را کافی دانسته و نیازی به اندراج جهت در محمول قائل نیست. جالب آن‌که، حتی خود سهروردی در بخش فلسفی کتاب *حکمة‌الاشراق* - که می‌توان گفت بخش منطق این کتاب را به عنوان مقدمه‌ای برای ورود در آن بخش نوشته است - این نوآوری خود را به کار نبرده است، بلکه به همان شیوه معمول و مرسوم عمل کرده است.

اگر گفته شود مراد از این عمل این است که قضایا را در علوم غیرحقیقی با اندراج

جهت‌شان در محمول ضروری کنیم، در این صورت هم نیازی به این اندراج نیست. زیرا در قضایای مثلاً علوم اجتماعی - که جزو علوم اعتباری است - نیازی به ضروری بودن قضایا نیست و اساساً کلیت و ضرورت خاص علوم برهانی است.

اگر هم گفته شود مقصود این است که با ضروری کردن این قضایا آن‌ها را در علوم برهانی به کار ببریم که بطلان این سخن آشکار است، زیرا هیچ‌گاه نمی‌توان قضایای علوم اعتباری را وارد علوم برهانی کرد.

خلاصه این‌که، یا موضوع قضیه جزء علوم اعتباری است، که در این صورت اساساً ضرورت و کلیت در آن مطرح نیست، و یا این‌که جزء علوم حقیقی است، که اگر محمول عرضی ذاتی باشد برای موضوع خود ضرورت دارد و اگر محمولی هم برای موضوع خود ممتنع باشد قضیه به نحو معدوله یا سالبه و یا به نحو موضوع ترکیبی - مانند اعاده معدوم - بیان می‌شود. البته عوارض غریب در علوم حقیقی ممتنع‌اند، یعنی از این عوارض بحث نمی‌شود، اما در این موارد چون این عوارض جزء موضوع نمی‌شوند - مانند قضیه «اعاده معدوم ممتنع است» - تا «امتناع» محمول شود، به هیچ روی از این محمولات در این علوم بحث نمی‌شود. آری، در علوم اعتباری - علمی که موضوع‌شان مابه‌ازای خارجی یا منشأ انتزاع خارجی ندارد - گردآورنده مسائل یک علم، غرض در مقام تدوین علم است و بحث عرضی ذاتی آن‌گونه که در علوم برهانی مطرح است در آن‌ها مطرح نیست. اما باید دانست که در این‌جا کلیت و ضرورت هم برای این مسائل مطرح نیست.

۵. نتیجه

سهروردی در این مبحث در پی آن است که با اندراج جهات قضایا در محمول، آن‌ها را ضروری کند؛ زیرا زمانی که - مثلاً - جهت یک قضیه امتناع باشد و امتناع جزء محمول شود جهت آن قضیه ضرورت می‌شود؛ مانند: «انسان ممتنع‌الجریه است». از آن‌جا که بحث از جهت در دیگر مباحث منطقی، مانند تناقض، عکس، و قیاس‌ها نیز به میان می‌آید، طبعاً این نوآوری در مباحث این فصول تأثیرگذار است و خود سهروردی بدین نکته واقف بوده و این تأثیرها را نشان داده است.

برخی انگیزه سهروردی را در این روی‌آورد مختصر کردن مباحث منطقی و پیراستن آن از زواید می‌دانند، اما واقع این است که سهروردی در این‌جا اساساً صورت مسئله را تغییر داده است، نه این‌که مباحث مربوط به جهات را مختصر بیان کرده باشد. هدف اصلی وی ضروری کردن قضایاست، زیرا می‌گوید برای داشتن حکم قطعی باید قضیه

ضرورت داشته باشد. اما گذشته از این که برگرداندن همهٔ جهات - به ویژه جهات در قضایای موجههٔ مرکبه - به ضرورت، دشوار و شاید محال باشد، اساساً نیازی به این ضروری‌سازی نیست. زیرا در این که هدف ضروری کردن قضایا چیست، سه حالت می‌تواند مطرح باشد: ۱- ضروری کردن قضایای علوم اعتباری. اما باید دانست که کلیت و ضرورت خاص قضایای علوم حقیقی است. ۲- به کار بردن قضایای علوم اعتباری در علوم حقیقی، که این حالت نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا هیچ گاه قضایای علوم اعتباری نمی‌تواند وارد مباحث علوم حقیقی شوند. ۳- ضروری کردن قضایای علوم حقیقی. اما این در صورتی است که محمول‌های این علوم برای موضوعات خود ضرورت دارند و نیازی به این ضروری‌سازی دوباره نیست.

فهرست منابع

۱. آشتیانی، میرزا مهدی، تعلیقه علی شرح المنظومه (قسم المنطق)، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶.
۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین؛ شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، تهران، موسسه انتشارات حکمت، ۱۳۷۹.
۳. ابراهیمی دینانی، غلامحسین؛ قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
۴. ابن سینا، الاشارات و التنبيهات ← طوسی، حل مشکلات الاشارات.
۵. ابن کمونه، عزالدوله سعد بن منصور، شرح التلویحات اللوحیه و العرشیه، المجلد الاول المنطق، تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۷.
۶. ابن منظور، لسان العرب، چاپ علی شیری، بیروت ۱۴۱۲.
۷. حلّی، حسن بن یوسف، الجوهر النضید فی شرح منطق التجرید، تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۸۱.
۸. سبزواری، هادی بن مهدی، شرح المنظومه (قسم المنطق)، تصحیح و تعلیق حسن حسن‌زاده آملی، تقدیم و تحقیق مسعود طالبی، تهران، نشر ناب، ۱۳۸۰.
۹. سجادی، سیدجعفر، ترجمه و شرح حکمه الاشراف، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۷.
۱۰. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی بن حبش، حکمه الاشراف ← شهرزوری، شرح حکمه الاشراف.
۱۱. _____، منطق التلویحات، حقه و قدم له الدكتور علی اکبر فیاض، تهران، جامعه طهران، ۱۳۳۴.
۱۲. شهابی، محمود، رهبر خرد، بی‌جا، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۱.

۱۳. شهرزوری، شمس الدین محمد بن محمود، رسائل الشجرة الالهية في علوم الحقائق الربانية، تحقيق، تصحيح و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱.
۱۴. ———، شرح حکمة الاشراق، تصحيح و تحقيق و مقدمه دکتر حسین ضیایی تربتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰.
۱۵. شیرازی، صدرالدین محمد ابراهیم (ملاصدرا)، التنقیح فی المنطق، تصحيح و تحقيق غلامرضا یاسی پور، به اشراف سیدمحمد خامنه‌ای، با مقدمه دکتر احد فرامرز قراملکی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۷۸.
۱۶. ———، حاشیة شرح حکمة الاشراق ← شیرازی، قطب‌الدین، شرح حکمة الاشراق.
۱۷. شیرازی، قطب‌الدین محمود بن مسعود (قطب شیرازی)، درة التاج (بخش نخستین)، مقدمه و تصحيح سید محمد مشکوه، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۵.
۱۸. ———، شرح حکمة الاشراق سهروردی، به اهتمام عبدالله نورانی و مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل، ۱۳۷۹.
۱۹. ———، شرح حکمة الاشراق، به انضمام تعلیقات صدرالمتألهین، تصحيح و تحقيق سید محمد موسوی، با مقدمه دکتر سیدحسین نصر، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۸۸.
۲۰. طوسی، نصیر الدین محمد بن محمد، تجرید المنطق ← حلی، الجوهر النضید.
۲۱. ———، حل مشکلات الاشارات (شرح الاشارات) مع شرح الشرح لقطب‌الدین الرازی، قم، نشر البلاغه، ۱۳۵۷.
۲۲. فرامرز قراملکی، احد، مقدمه التنقیح فی المنطق ← شیرازی (ملاصدرا)، التنقیح فی المنطق.
۲۳. مظفر، محمدرضا، المنطق، قم، انتشارات دارالعلم، ۱۳۷۵.
۲۴. نبوی، لطف‌الله، نظریة ضرورت بتانه سهروردی و سیستم QS5 کریپکی، فصلنامه فلسفی، پاییز و زمستان ۱۳۸۰، شماره ۲ و ۳.